

زمانی بعد از
این که جایی
بحثی داشتیم،
یک کسی گفت
پس منظور شما از
ولایت فقیه، ولایت
صغار یا اطفال
است. گفتم شما
ولایت فقیه را
نفهمیده اید. اگر
امام می گوید که
ولایت فقیه یک
«امر عقلی» است،
به این معناست
که عقل باید به
یک درجه ای از
رشد برسد که پی
به ولایت فقیه
برسد، حال وقتی
نظام مستقر شد
یعنی عقل تعطیل
شود؟ در حالی که
استقرار نظام
ولایت فقیه تازه
اول «فوران عقل»
است.

و ایده ای متفاوت باشد. نظرات شایسته گرا هم ممکن است بگویند من می گویم هر کسی
حسب شایستگی اش، بایستی برخوردار از مواهب شود. منتها بنده می گویم که همه
کشمکش های نظری بر سر همین مفهوم و پرسش های مرتبط با آن است که اشاره شد.

برداشتن از بیان شما این بود که نگاهتان خاص است؛ به ویژه در نسبت با آن دوگانه «حق و خیر» که لیبرال ها مطرح می کنند و سپس، جماعت گراها می خواهند آن را تعدیل کنند. موضع حق از نظر شما نسبت به این دوگانه چگونه است؟

من حق را یک «امر وجودی» می دانم و هر چیز وجودی را خیر می دانم؛ بنابراین اصولاً
تعارضی بین حق و خیر نمی بینیم. می گویم که «خیر، حق است» و «حق، وجودی است»،
پس «خیر، وجودی است»؛ یعنی بین حق و وجود و خیر، تلازم می بینم. اساساً وجود، خیر
است. پس نمی توانم بگویم که خداوند یک چیزی را خلق کرده اما آن شر است. نه، خداوند
شر خلق نکرده است. حال ممکن است که بعضی افراد بگویند این طور نیست. به هر
صورت، این انسان است که به حسب امکان انتخاب و توانی که دارد، مرتکب شرمی شود
و اگر نمی توانست شرمی مرتکب شود، امتحان، معناینداشت، مسئولیت انسانی نیز بی معنا
بود. اما خدا نمی تواند شر مرتکب شود و به یک معنا اختیار انسان بیشتر از خدا است. چون
خدا توان خیر و شر را به انسان داده است و این انسان است که در این توان ضروری، یا فعل
خیر یا فعل شرمی ریزد. اما خداوند نمی تواند شر مرتکب شود. توانایی ارتکاب شر را ندارد.
هر چه از خدا رسد، خیر است. اگر خدا می خواست شر مرتکب شود، آن توان و اختیار را به
انسان نمی داد. شر بنیادین، فقدان اعطای توان اعمال اختیاری به انسان است. شر بزرگ
این است که انسان مختار نباشد. اجبار، «شر بزرگ» است اما انسان، مختار است و این
اختیار، به مثابه یک توان و قوه را خدا به او داده و این اختیار فی نفسه مثبت و خیر است.
خداوند به شما توان داده که انتخاب کنید، این توان، خیر است. حال شما در ظرف اختیار
چه بریزید، این دیگر بحث انتخاب و اختیار فردی شماست، انتخاب شما معطوف به
آن توان ضروری است. خیر ریختید، بهره خیر می برید. شر ریختید، نتیجه شر می گیرید
و به دیگران هم شر می رسانید؛ بنابراین، دیدگاه من این است که هر چیز وجودی، خیر
است. این ما هستیم که حسب حیات اعتباری خود، به برخی چیزهای وجودی، جنبه
اعتباری می بخشیم. در پیشگاه خدا، همه چیز، وجودی و خیر است.

موجوداتی که ظاهراً پست هستند، مثل حشرات مودی، هم تجلی الهی اند؟

این ها همه تجلی حق هستند. یک برگ هستی را اگر از هستی جدا کنید، کل هستی ساقط
شده است. بنابراین، کل اجزای هستی را باید با هم دید، باید منظومه ای نگریست. انسان
از وقتی که خودش را خیلی بزرگ دید و کبر ورزید، چنین نگاه غیر وجودی ای را تحمیل
کرد. شاید این از قدیم هم بوده ولی از دوران جدید، تقدم انسان شناسی و معرفت شناسی
بر هستی شناسی، با شدت بیشتری مطرح می شود و به انسان مداری منتهی می شود و
البته به تدریج سراز ضد خودش درآورد. یعنی یک زمانی، «انسان» محور بود و تلقی از